



سخترانی قنہ آخر الزمان

حاج حسین خوش لہجر

## فتنه آخر الزمان

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمة الله  
وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و  
اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و  
بركاته

رفقای عزیز، از اول هم گفته ام که ما تمرین ولایت  
می کنیم. والله، بالله، من همیشه تو فکر هستم که اگر  
به یک بچه کوچک شما آسیب وارد شود، یک آسیب  
جزئی، من ناراحت هستم. خدایا، تو شاهدی می دانی

که تملق نمی گویم. چرا؟ چون همه شما گِرد ولایت می گردید. حالا که گِرد ولایت گشتید، ما باید گِرد شما بگردیم، این وظیفه وجدانی من است. پس هر کجا بینم که دارد خدشه به جان شما، به ولایت شما یا به آخرت شما می خورد، این است که همیشه از خدا می خواهم، از ائمه طاهرین، بالخصوص از حضرت زهرا می خواهم، الان گفته ام که خدایا، روزی اینها را معلوم کردی؛ اما رزقشان چیزی هست که آن را زیاد کن. همیشه در فکر شما هستم که همین جا که با هم هستیم، ان شاء الله امیدوارم که آنجا هم زیر سایه عرش خدا باشیم. روایت داریم، حضرت می فرماید ما دوستان و شیعه هایمان را در دنیا پخش می کنیم، تا به واسطه

آنها یک آبادی یا یک شهر یا یک جایی حفظ باشد؛ اما در قیامت، در آنجا، که نیاز نیست حفظ باشد، تمام آنها امر ما را اطاعت کردند، ما همه آنها را در زیر عرش خدا، در زیر سایه خودمان قرار می دهیم. ان شاء الله، امیدوارم که ما از آنها باشیم. به این دلیل است که من به شما خیلی محبت دارم.

حالا حسابش را می کنم که دنیا خطراتی دارد که این خطرات را پیغمبر اکرم و خدا افشا کرده، ما باید از آن خطرات محفوظ باشیم؛ یعنی همه شما، خودتان، خانواده تان، بچه هایتان، همه باید محفوظ باشید. بعد من فکر کردم این که می فرماید: آخرالزمان اگر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می کنند، که

چطور این با دین آمده، اینقدر در آخرالزمان خفقان می شود. الان چندین سال است که آخرالزمان شروع شده است، آخرالزمان هم معلوم است که از چه زمانی شروع شده، از زمانی که ناصرالدین شاه خارج رفت، پای خارجی ها را در مملکت ایران باز کرد. پیغمبر اکرم هم تمام شرط های آخرالزمان را گفته، زن ها اینجوری می شوند، مردها اینجوری می شوند، خلفا اینجوری می شوند، مؤمن اینجوری می شود؛ مثلاً گفته: مؤمن، خوار می شود، نزول همه جا را می گیرد، لهو و لعب تا مکه را می گیرد، سلمان مدام سوال می کرد، می شود؟ گفت: قسم به آنکه جان همه عالم به قدرتش است می شود، می گوئیم الان همه آنها شده است، حالا می گوید: اگر

یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه آسمان تعجب می کنند. چرا تو اینجور می شوی؟ من می خواهم شما از آنها نباشید. توجه کنیم که چرا ما اینجوری می شویم؟ البته آن، عمومیت ندارد، کسی هم هست که اینجور نشود، حالا پیغمبر فرمود: هر کسی که در آخرالزمان دینش را حفظ کند، با من و در درجه من است.

این که به شما می گویم می شود [با دین باشی]، این است؛ پیغمبر گفت: سلام من به برادران آخرالزمان، سلمان گفت: مگر ما برادرت نیستیم؟ فرمود: ای سلمان جان، شما اصحاب من هستید. برادران من، آنهایی هستند که این حرفها را می شنوند و ندیده به آن عمل می کنند. آنها متقی هستند، آنها برادران من هستند.

شما جبرئیل را می بینید که می آید، وحی را می بینید که می آید، قرآن به من نازل شد، می بینید و می دانید، آنها با یقین، این حرفها را قبول می کنند، پرچم امر دستشان است، با امر عمل می کنند، آنها برادران من هستند. ما می خواهیم شما برادر پیغمبر باشید. حالا چطور می شود که اینطور می شود؟ ما امر را اطاعت نمی کنیم. جان من، اگر امر را اطاعت کنیم، خیلی خوب است. مثلاً الان ببینید پیغمبر اکرم، چند تا زن دارد، یک زنش به نام خدیجه، امر را اطاعت کرده، واللّه، روایت داریم: هفتاد هزار ملک، می گوید مبارک باد، یکی هم عایشه است امر را اطاعت نکرده، امام صادق می فرماید: اهل جهنم است.

من به خانم‌ها خطاب می‌کنم؛ خانمها، بیایید امر را اطاعت کنید. امام زمان که این حرفها حالی اش نیست. هر چند پدر تو بود فاضل، از فضل پدرتو را چه حاصل؟ اهل نیشابور آمدند، یک پول خیلی زیادی، هدایای خیلی زیادی دادند، گفتند: هر کسی که جواب داد، او امام است. حال آمدند دیدند که در ظاهر امام حسن عسکری از دنیا رفته است، توجه کنید، من مقصد دارم که این حرف را می‌زنم، حالا آمدند و آنها را پیش جعفر بردند، گفت: کسی که امام زمان است، باید بگوید این پولها برای چه کسی است و بگوید چقدر است و کاغذها را هم ندیده، جواب بدهد. گفت: برو بابا جان، این حرفها چیست که می‌زنید، که هر چه داده‌اند، باید



بداند. اینها دم دروازه رفتند، آقا امام زمان دنبالشان روانه کرد، اینها آمدند، حضرت فرمودند: این اموال مال چه کسی است، هم اسم خودشان را آورد، هم اسم پدرشان را آورد، اینقدر هم هست؛ اما [فرمودند:] من قبول نمی‌کنم، دست به آنها هم نمی‌گذارم، بترسید از آن روزی که امام زمان اعمال ما را قبول نکند. ای خانم‌ها متوجه باشید، آقایان متوجه باشید، جوانان متوجه باشید، امام زمان، باید اعمال ما را قبول کند، قبول نکرد، دست هم به آنها نگذاشت. به آن کسی که اینها را آورده بود، گفت: شطیطه چه چیزی داده است؟ این راوی می‌گوید: یکی دو گز کرباس بود و یک مبلغ خیلی کمی هم بود، از او گرفت، یک مبلغی به او داد،

گفت: [به شیطه بگو] تا چند ماه دیگر زنده هستی، اینها را خرج کن، من آنجا می آیم به او نماز می خوانم. خوشا به حال آن جنازه ای که امام زمان بگوید من از این بدی ندیدم.

خانم های عزیز، بیاید شیطه بشوید. چرا هوا و هوس ما را اینطوری کرده؟ حالا شیطه آنجا یک قبری دارد و مردم متوسل به او می شوند و یک حاجت هایی را می دهد. چرا؟ این خانم امر را اطاعت کرده. حالا چرا اینطوری شده؟ ما یا عناد و خیال داریم و به عبادت هایمان خودمان نمره می دهیم. عبادت های نمره ای، خودمان نمره می دهیم. یک عده ای هم با اکراه هستند. با اکراه کار می کنند، این دو عده کارشان

خراب است، اتصال نیست. هر عملی در این عالم، هر کسی می خواهد بکند، باید به ولایت اتصال باشد؛ وگرنه باطل است، عمل بی اتصال به ولایت باطل است. حالا ببین، آقا چه کار می کند؟ این آقا، اولاً من روایتش را بگویم، امام صادق می فرماید: قرآن سر می گیرند، احیا می روند، جاده هم صاف می کنند، عاق پدر و مادر هم نیستند، دم هم از ما می زنند، [اما] اهل آتش هستند. اغلب مردم اینطور هستند. آن وقت از امام صادق سوال می کنند، آقا، کسی که مکه برود، مکه را قبول دارد، کسی که قرآن را سر بگیرد، قرآن را قبول دارد، کسی که نماز بخواند، نماز را قبول دارد، می گوید: درست است؛ اما این گونه اشخاص؛ مال را چنگ می زنند، والله،

حضرت دستش را همچنین می کند، حالا با همان مال مکه می رود، به درد نمی خورد؛ با همان مال در مسجد می آید، جنب است؛ با همان مال توی حرم امام می رود، جنب است؛ پس امام صادق، رییس مذهب ما، هر چیزی را فاش کرده است. حالا این آقا عناد دارد، خیال هم دارد، پا می شود و مکه می رود، عمره می رود. من آدم سراغ دارم در یک سال، هم مکه رفته، هم کربلا رفته، هم سوریه [رفته است]؛ اما اگر بدانی قوم و خویش و همسایه اش چطور زندگی می کنند. تو سوریه ای هستی، با آنها محشور می شوی. این راه هست که رفته. آن بنده خدا ندارد، به این می دادی؛ خب، یک دفعه رفتی، بس است دیگر. اینها برای تفریح می روند یا برای تجارت

می روند، این اعمال قبول نمی شود، یا مثلاً مشهد می روند، [امام رضا فرمود:] «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» باید با شروط بیایید، [حضرت فرمودند:] شروط «لا اله الا الله» ما هستیم، اصلاً می گوید: اگر «لا اله الا الله» بگویی، ولی ما را قبول نداشته باشی، «لا اله الا الله» نگفتی، «بشرطها و شروطها، انا من شروطها»

من خدمت شما عرض کردم، من به آقا علی بن موسی الرضا متوسل شدم، این را گفتم، اگر این را تکرار می کنم، روی مناسبت می گویم، نمی خواهم تکرار کنم، گفتم: آقا، من سالی یک دفعه می آیم، بعضی ها سالی چهار دفعه، پنج دفعه می آیند، می گوید [ثواب] زیارت شما، مطابق هفتاد حج، هفتاد عمره است، هفتاد حج،

هفتاد عمره، خیلی است. حضرت فرمود: اینها کارشان است. همه را کنار زد. تو کارت است که می روی. کجا اینها پای اعمال نوشته می شود؟ خودت به خودت امضا دادی، سر لحد جلوی تو را می گیرد. باید کارتِ یقین داشته باشی، باید کارتِ اطاعت داشته باشی، خب، همه اش باطل است. وقتی رفتی و اعمال باطل شد، همه باطل است.

من خدمت رفقای عزیز عرض کردم، یک وقت آقای فرحزاد اینجا تشریف آورد، گفت: من چند وقت است که در ماه مبارک رمضان دارم سخنرانی می کنم؛ کانه هیچ گناهکاری نمی ماند، خدا همه را می بخشد. بنا کرد صحبت کردن؛ کارش عبادت است، نشستنش عبادت

است، خوابیدنش عبادت است، ملک به این طرف و آن طرفش می کند. خیلی شرح داد که این ماه رحمت است، خدا دعوتمان کرده است، همه اینها را گفت. گفتم: آقای فرحزاد، امام حسین بالاتر است، پیغمبر بالاتر است یا ماه؟ امیرالمؤمنین بالاتر است یا ماه؟ حضرت زهرا صدیقه طاهره بالاتر است یا ماه؟ ماه، در گردش افلاک است؛ امام حسن و امام حسین بالاتر است یا ماه؟ چرا اینها خدمت آنها بودند ولی اهل جهنم هستند؟ گفتم: این که گفتم چطور است؟ گفت: از این بهتر اصلاً نیست. اینقدر این حرف خوب و قشنگ است. گفتم: این که نیست؛ تو خودت باید مکان باشی. نمی خواهم به مکان جسارت کنم. من دلم می خواهد در

این حرفهای من مطالعه کنید. اگر کشش نداشته باشی، والله، پا شو با امام زمانت رابطه کن، به شما کشش بدهد. من نمی گویم در حرم امام حسین، یا این حرملهها فرق ندارد، می گویم: خلاصه، باید خودت [مکان] باشی. مگر او ایس قرن نیست که در بیابان است، پیغمبر می گوید این او ایس برادر من است بوی بهشت می دهد. [چرا؟] امر را اطاعت می کند. گفتم که اینها همه که بودند، امر را اطاعت نکردند، چرا عوض اینکه رحمت بیاید، اهل آتش هستند؟ عزیز من، قربانت بروم، خودت باید مکان باشی، خودت باید ولایت را از دست ندهی، خودت باید ولایت را حفظ کنی. به این حرفها توجه کنید، این حرفها را بایگانی نکن. برو رد کار خودت، «هو



الامر، هو الخلق»

حالا این عبادت اجباری چطور است؟ الان پدر به این آقازاده می گوید جایی نرو؛ پا می شود، می رود. این غیر امر پدرش رفتار کرده، خدا عذابش می کند. تا حتی زیارت امام رضا نمی تواند برود. [شوهر] این زن به می گوید نرو، می گوید: قرائت قرآن می روم. می گوید: نرو، می رود، یا می گوید می خواهم بروم فلان جا، نمی خواهم بگویم کجا، شوهر می گوید: نرو؛ می رود؛ ملائکه آسمان لعنتش می کنند. این [زن] در قرائت قرآن است، این خانم در مسجد است، ملائکه دارد لعنتش می کند. مگر لعنت ملائکه مستحب است؟ اما واجب هم هست. چون که گناه نمی کنند. روایتش را بخواهی این

است: حضرت می فرماید: تا زمانی که گناه نکرده اید، من را بخواهید، حضرت می فرماید: پاشو دعا به همسایه هایت بکن، به بچه هایت بکن، به اینها بکن، خدا ملکی خلق می کند که در حق خودت دعا می کند، آن ملک گناه نکرده است.

حالا برای آقایان هم بگویم، آقا جان من، شما با خانمت عدالت فرسا رفتار کن. اجباری پیراهنت را نشوید. والله، با این پیراهن نمی توانی نماز بخوانی. کارهایت را اجباری انجام ندهد. با هم دوست باشید، با هم محبت داشته باشید، تو پیغمبر باش و او خدیجه، تو پیغمبر باش، تو داماد پیغمبر باش. چرا ما از اینجا خارج می شویم؟ گفتم باید شما به این خانم عزیز، خیلی توجه

کنید. الحمد لله این افطاری خودش به وجود می آید. والله، چند سال پیش گفتم مبادا تعدی به خانمت بکنی، چون که من که دارم می خورم زهر است که دارم می خورم. من با تعدی دارم می خورم، در حالی که من باید با رضایت بخورم. خانم هایتان خیلی محترم هستند، محترم تر نگهشان دارید. تندی نکن. خب، تو روزه گرفتی، به او چه؟ تو سر کار بودی؟ می خواستی یک قدری کمتر کار کنی، بگیری بخوابی، چرا نکردی، حالا آمدی در خانه بداخلاقی می کنی؟ خب، یک دقیقه بخواب، طمع نمی گذارد؟

مگر تو معاذ را نمی دانی؟ مگر پیغمبر تشییعش نکرده؟ مگر پیغمبر او را در قبر نگذاشته؟ مگر شوخی است که

پیغمبر بیاید این کارها را بکند؟ حالا مادرش می گوید: و اماه، تو را بشارت به بهشت، پیغمبر فرمود: یا اماه، چنان قبر بهش فشار آورد که دنده چپ و راستش را یکی کرد. عزیزان من، در خانه بداخلاقی نکنید. این خانم عزیز شما، عزیز است، عزیزتر باشد. واللہ قسم، اگر بداخلاقی کنید، تمام اعضای این خانم را شکستی. این خانم اگر از شما راضی نباشد، هیچ عبادت قبول نمی شود. اما خانم، چه خانمی باشد؟ خانم ولایت پرور باشد، نه هرکس، نه هر جا. الان این خانه، خانه خداست، از خانه خدا کشیده شده، این بیت خداست. این خانم عزیز شما، فرمان تو را برده، همه جا نرفته، دارد فرمان می برد، ولایت پرور است. ماشاء الله، خدا

می‌داند من این جوانهای شما را می‌بینم، حظ می‌کنم.  
به ارواح پدرم، بعضی‌ها را توی رویشان نگاه نمی‌کنم.  
جوانان عزیز، من اگر تو روی شما نگاه نکردم، می‌گویم:  
شاید چشمم شما را بگیرد. بس که شما را دوست دارم.  
اینها ولایت پرور هستند. الان بروید ببینید در خیابانها چه  
خبر است؟ چه شوخی‌ها، چه بازیهای است، من دارم  
می‌بینم. والله، می‌بینم. عزیزان من، قدر جوانهایتان را  
بدانید. خدا می‌داند من همیشه دارم دعا می‌کنم. این  
جوانها پشت پا بر عالم امکان زدند، دست بر دامن ولایت  
زدند. حالا می‌گوید این خانم، ولایت پرور است، شما هم  
می‌روی کار می‌کنی، برای این خانم می‌آوری، جهادگر  
هستی، از این بهتر چیست؟ امام زمان این را می‌خواهد،

خدا هم این را می خواهد، پیغمبر هم این را می خواهد، قرآن این را می خواهد، اشیاء هم این را می خواهد. اگر یک همچنین خانمی بود، خیلی توجه کن؛ چون که این مؤمنه است. خانم های عزیز، به شما هم می گویم، به شوهرهایتان خیلی توجه کنید. حال الان می آید، تند است، یک دفعه ناراحت می شود. این کار، ناراحتش کرده است. یک وقت چک او پاس نشده، ناراحت شده، یک جای کارش عیب دارد. بیا این را یک قدری تحمل کن.

حالا اجباری چگونه است؟ اجباری همین است. اجباری؛ یعنی از روی اجبار یک کاری را می کند، این هم به درد نمی خورد. ما ولایت اجباری هم داریم، به چه

دردی می خورد؟ این الان ولایتی است، مقدس هم است که این کارها را می کند. الان به شما بگویم؛ اینقدر این مقدسی به درد نمی خورد که خدا به داود می گوید: ای داود، من گنه کارها را بهتر از مقدس ها می خواهم. می گوید: خدایا، اینها پیشانی شان باد کرده، روزه گرفته اند، شکمشان به پشت کمرشان چسبیده است. می گوید: اینها به خاطر بهشت می کنند؛ اما گنه کارها آمده می گوید: خدایا، من را بیامرز، آیا خدا گنه کار را می خواهد یا نه؟ پس گنه کار را می خواهد. خدا با تمام عبادت‌هایتان، دورتان می اندازد. تو به فکر بهشت هستی که هر سال پا می شوی کربلا و عمره می روی. می خواهی بهشت بروی، ثواب بکنی. تو از همان هایی هستی که

خدا تو را دور انداخته است. خب، یک دفعه رفتی، بس است. کجا می روی؟ الان آدم های خیر، امسال فقرا را زنده کردند. من والله، گفتم: خدایا هر چه از مالشان برمی دارند، تمام نشود. یک پاره وقتها می گویم، خدایا، سایه اینها را از سر فقرا کم نکن.

عزیز من، قربانت بروم، چرا نباید پرچم امر در دست بگیری؟ «هو الامر، هو الخلق» تمام خلقتی که خدا خلق کرده است، امر روی آن گذاشته است، تو بیا امر را اطاعت کن. حالا اگر امر را اطاعت کردی، می دانی چه می شوی؟ این را می خواهیم به شما عیدی بدهم؛ بعد می خواهیم ببینم شما چه چیزی به من عیدی می دهید؟ یک صلوات عیدی بدهید. (صلوات) دلم می خواهد به



این حرف توجه کنید. یک شخصی مریض شده، آمده پیش امام صادق، بهتر شده است، حضرت می فرماید: بهتر شدی؟ می گوید: آره، می فرماید: ما بهتر شدیم. می گوید: مریض شدی؟ می گوید: آره. می گوید: ما مریض شدیم. بابا جان من، تو عضو امام شدی، اگر تو ناراحت هستی، والله، امام زمان ناراحت است. به زهرا قسم، خانم، اگر تو امر را اطاعت کنی، ناراحت باشی، زهرا ناراحت است. مگر ناراحتی زهرا یا امام زمان، ناراحتی من است؟ ناراحتی تمام خلقت است، ای خانمها، ای آقایان، ای جوانان عزیز، عیدی به شما دادم؛ قدر این حرف را بدانید. ناراحتی امام زمان، ناراحتی خلقت است. اگر نباشد تمام خلقت فروریزان

می شود. حالا می گوید: ناراحت شدم، تو عضو آنها شدی؛ بیا امر را اطاعت کن. (صلوات) تو یوسف مصر دو جهانی، در خاک طبیعت شده ای خلق. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، یک چند روزی ما اینجا هستیم. ببین، چه کسی هستی و چه می شوی. هر کاری که به امر، به ولایت، اتصال نباشد، به شیطان اتصال است. به شما بگویم، این حرفها را هم کسی که قبول می کند، باید از آن چهار نفر باشد. من می خواهم اگر از آن چهار نفر نبودیم، بیاییم از آن چهار نفر بشویم. سلمان آمد، شد. اباذر آمد، شد. عبدالعظیم حسنی آمد، شد. شما هم بیایید بشوید، می شود، چرا نمی شود؟ اما ببین من چه می گویم؟ هفت میلیون طرف عمر و ابابکر

رفتند، چهار نفر طرف امیرالمؤمنین آمدند.

[می گوید:] آدم، مطابق روز [باید باشد!] . من شنیده‌ام خانم‌ها هم می گویند،: مطابق روز. خدا می داند آدم یک حرفه‌ایی می شنود که سرش درد می گیرد. یک جوانی یک روز اینجا آمده بود، البته می گفت: من آقای گرامی هستم، عبارت مبهم من شخصاً آقای گرامی را نمی شناسم. گفت: من روزهای جمعه چند دفعه اینجا آمده‌ام، گفت: ما یک قوم و خویش داریم، برای ایشان زن گرفتیم، این نامزد دارد. آن وقت می گفت: این اوایل، از نوارهای ناجور گوش می داده است، شطرنج بازی می کرده، از این کارها می کرده است، می گفت: آمده، حرفهای شما را شنیده، به خانمش هم نگفته که

اینها حرام است. من گفته بودم که تو می‌روی رقاصی می‌کنی، امام زمان دارد گریه می‌کند، تو چه دوستی با امام زمان داری؟ حالا برای این جوان پیغام داده اگر مثل اولت می‌شوی، تو را می‌خواهم، خب بفرما، یک وقت نگوید اگر مثل اولتان بشوید، من تو را می‌خواهم. (صلوات)

عزیزان من، بیایید ببینید من به شما چه می‌گویم؟ قربانتان بروم، بیایید امر را اطاعت کنید، حرف من سر امر است. «هو الامر، هو الخلق» تمام ممکنات دارند امر را اطاعت می‌کنند، فقط آدم است [که امر را اطاعت نمی‌کند]. چرا گفت آدم اشرف مخلوقات است؟ چون که آدم اگر امر خدا را به امر خودش ترجیح بدهد، می‌تواند

پرش کند، می تواند جلو برود. آن وقت خدای تبارک و تعالی چقدر قیمت به او می دهد. بابا جان، اگر امر را اطاعت کنی، امر یک عنایتی به تو می کند که اشیا در اختیار تو و به امر تو می شوند. بین من چه می گویم؟ اگر اطاعت امر کنید، اشیا به امر شما هستند. مگر آصف نیست؟ مگر تخت بلقیس شوخی است، به امرش هست. به یک چشم بر هم زدنی، حاضر کرد. می گوید برای چه [می توانی این کار را بکنی] از کجا [می توانی؟] گفت: یک ذره از علم کتاب دارم؛ یعنی امیرالمؤمنین به من علم داده است؛ «انا قرآن الناطق» کجا می روید امر خلق را اطاعت می کنید؟ چرا ما اینقدر بدبخت شدیم؟ خلق خودش محتاج است. یک روز می گویند: فلان، یک

روز هم می گویند فلانت اینجوری شود. چرا دنبال خلق می روی؟ دنبال عمر و ابابکر و اینها رفتند، چه شدند؟

پس دوباره تکرار می کنم شب احیا به مکان، خیلی پابند نباشید. یکی نگوید مسجد نرو، کجا نرو، خیلی پابند نباشید. تو خودت مکان هستی، یک گوشه ای بیا با امام زمان بیتوته کن. آقا جان، ما بد کردیم. آقا جان، گناهان ما را ببامرز. آقا جان، ما را در پناه خودت راه بده. دلت را احیا کن. والله، اشتباه به ما گفتند و اشتباه فهمیدیم و اشتباه فهمیدند. مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیست که می آیند به او می گویند: یا امیرالمؤمنین، علی جان، از تمام علما، فقها، حفاظ قرآن سوال کردیم، در هفته چه روزی خوب است؟ گفتند:

شب جمعه. در ماه چه روزی بهتر است؟ گفتند: اول ماه. در سال چه روزی بهتر است؟ گفتند: شب قدر. می گوید: من که علی بن ابی طالب هستم، می گویم: روزی که گناه نکنی. عزیز من، در این شب قدر، باید از خدا قدردانی کنی از اینکه ولایت به تو داده است، آتش جهنم را به تو حرام کرده است. قدردانی کن. چه کسی می تواند آتش را برای ما حرام کند به غیر علی بن ابی طالب یا خدا؟ آقا جان، بیا فکر کن، اگر بخواهی در چاله ای بیفتی و کسی بیاید و دستت را بگیرد، تا آخر عمرت ممنون او هستی؛ این ولایت، شما را از آتش نجات می دهد. والله، آتش را خاموش می کند. والله، آتش به امرش است.

مگر نگفتم شخصی مرده بود، نمی خواهم اینجا اسم او را بیاورم، به آن فرد وقتی مرده بود، گفته بودند: باید در جهنم بروی، گفته بود: اگر امر است، من می روم؟ گفته بودند بله، گفته بود: اگر امر است، می روم. بابا جان، ببینید که این به کجا رسیده است؟ این صفات زینب را دارد، ما باید صفات الله؛ یعنی صفات ائمه را داشته باشیم. این آدم اینطور شده است. [حضرت زینب] خدمت حضرت سجاد می آید، می گوید: خیمه ها را آتش زده اند، آیا ما باید بسوزیم؟ حاضر است بسوزد، این مؤمن هم وقتی می گویند باید بروی جهنم، می پرسد: امر است؟ می گویند: آره، می گوید: حاضرم بسوزم. چون و چرا ندارد، آمادگی دارد، امر مولایش را اطاعت می کند،



امر مولایش اگر این است که بسوزد، پس بسوز. این حرفها چیست؟ ما به کجا رسیده ایم؟ حالا وقتی آنجا می رود، «بسم الله» می گوید، در جهنم می پرد. والله، تمام آتش خاموش شد. یک شیعه، آتش جهنم را خاموش می کند. کجا دنبال این مردم می روید؟ [قبول کردن] این حرفها یقین می خواهد. این حرفها را هیچ کس صددرصد قبول نمی کند؛ مگر اینکه از آن چهار نفر باشد و یقین به ولایت داشته باشد و گرنه سُرمی خورد. چقدر سُر خوردند؟ خیلی باید توجه داشته باشید که خدا و ائمه چقدر حافظ شما هستند، ملائکه را حافظ تو می گذارد، دعایت مستجاب می شود، حاکمیت به تو می دهد. آخر، تو چه چیزی می خواهی؟ به کجا به این

ریاست‌های پنبه‌ای می‌روی و فکر می‌کنی و دنبالش می‌روی؟ عزیز من، قربانت بروم، چه فایده‌ای دارد؟ بیا امر را اطاعت کن. والله، آدم از اطاعت، خدا نمی‌شود؛ اما جدا از خدا هم نمی‌شود. خدا نمی‌شوی؛ اما جدا از خدا هم نمی‌شوی. چقدر خدا دلش می‌خواهد؟ [می‌گوید:] «ادعونی»، بیا. می‌گوید: چه چیزی می‌خواهی؟ دعوت می‌کند؛ اما از آن حرف‌ها برو کنار.

دوباره تکرار می‌کنم ان شاء الله شب احیا از خدا بخواهید تا خدا دلتان را احیا کند. چه چیزی دل شما را احیا می‌کند؟ ولایت. هیچ کسی دل را احیا نمی‌کند؛ مگر ولایت. تمام غم و غصه را از دلت بیرون می‌برد، و سوسه شیطان را از دلت بیرون می‌برد. اما رئوف باش، مهربان

باش، با خلق مهربان باش، با زن و بچه‌ات رؤوف باش، مهربان باش. «مَنْ» را بگذار کنار. والله، تا «مَنْ» هست که «مَنْ» بگویی، به جایی نمی‌رسی، همان «مَنْ» ات بت می‌شود، همان سوادت بت می‌شود. عزیز من، مگر [اینکه] سواد و این «مَنْ» و تمام اینها را در اختیار امر بگذاری. فدایتان بشوم، بیا در اختیار امر بگذار، حرف مرا بشنو. ولایت سنگین است، خسته‌ات می‌کند، چرا؟ به خود پیغمبر گفت: تو را متقی کردم، قرآن را به تو نازل کردم، وگرنه آدم از زیر بار ولایت می‌رود، یک چند وقتی می‌آید.

چرا ولایت سنگین است؟ آن زمان که این هوا و هوس‌ها نبوده، هفت میلیون نفر این طرف رفتند، اول که این

چیزها نبوده، رادیو نبوده، تلویزیون نبوده، ویدئو نبوده، شطرنج نبوده، قمار نبوده، پاسور نبوده، خود درست کردن‌ها نبوده، این چیزها نبوده، حالا همه چیز هست، حالا عوض آن پیغمبر هم خیلی بالا برد. الان شما با همه اینها روبرو هستید، جوانان، از صبح که می‌شود شما با اینها روبرو هستید. من والله، یک وقت که اینجا می‌آیم، سرم را زیر می‌اندازم، می‌گویم: خدایا، از این بهتر نبود که با من رفتار کنی که مرا در خانه گذاشتی. خیال نکنید که من می‌خواهم بیرون بیایم؟ می‌گویم: خدایا، از این بهتر نبود که با من رفتار کنی که مرا در خانه گذاشتی، خیلی ممنونت هستم، سجده می‌کنم. در خانه آرامش دارم. بعضی از رفقا می‌آیند و

می‌گویند: ما یک روز نمی‌توانیم در خانه بمانیم، آرامش ندارند. ولایت، به تو آرامش می‌دهد، از کجا آرامش پیدا می‌کنی؟ می‌فهمم امروز به وظیفه‌ام عمل کردم، آن عملی که کردی به تو آرامش می‌دهد. من دیده‌ام که بعضی‌ها می‌خواهند از خوشحالی پربزنند، خب، این ولایت دارد؛ این ولایتش است که پر می‌زند، می‌بیند دارد اطاعت می‌کند، به یک بنده خدا رحم می‌کند. اگر دیدی که چیزی به کسی دادی خوشحال شدی، بدان که ولایت خوشحال شده است. ولایت، خیلی مهم است. ببین، چقدر مهم است که پیغمبر می‌گوید: با من و در درجه من هستی، یا دعایت مستجاب می‌شود، یا جهنم را خاموش می‌کنی، مگر جهنم خاموش کردن

شوخی است؟ چه کسی به غیر از ولایت می تواند خاموش کند؟ توجه می فرمایید؟

پس اگر می خواهی به آنجا برسی، اول «مَن» را بگذار کنار، عنادت را بگذار کنار، خواست دلت را بگذار کنار که خواست دلت، خواست شیطان است، امر را عمل کن، آن وقت به اینجا می رسی، آن وقت حالا که رسیدی، به شما بشارت می دهم، تمام اشیاء به شما لیبیک می گویند، تمام اشیاء خوشحال هستند، تمام اشیاء برایت ذکر می گویند. چرا پیغمبر که از کوی حرا می آید، سنگ و ریگ و همه اینها سلام می کنند، تعظیم می کنند؟ تعظیم به ولایت می کنند. عزیز من، تو هم اگر داشته باشی، به تو هم تعظیم می کنند. کجا دنبال آن

حرفها می‌روید؟ کجا می‌روید دنبال آن چیزها؟ عزیز من، فدایت بشوم، چرا می‌روید؟ من دوست شما هستم که این حرفها را به شما می‌زنم، فدایت بشوم، قربانت بروم، نمی‌گویم آنجا نگاه نکن، می‌گویم اگر نگاه نکنی بهتر است، اگر به صورت پدرت، به صورت مادرت، به صورت یک مؤمن، به صورت قرآن، به صورت همین حرفها، این بهتر است. چون که اینها یک تجلی نور دارد، تو توجه نداری، از تمام هوا و هوس تو ورمی‌اندازد. این حرفها، تجلی نور دارد؛ اما به آن چیزها که نگاه کنی، تجلی ظلمت دارد. فدایت بشوم، قربانت بروم، عزیز من، به این حرفها گوش بده، عمل هم کن.

از گناه گذشتن خیلی خوب است، یک عابدی بود، این

سالهای سال، در کوه عبادت می کرد. شاید بیشتر از نود سال داشت، رزقش هم می رسید، یک روز تشنه شد از بالای کوه آمد، یک دریاچه ای بود، آمد آب بردارد، وقتی آنجا آمد، دید یک جوانی هم کنار دریاچه است، گرما به اینها خیلی فشار آورد، آن عابد گفت: ای جوان، بیا دعا کنیم دعایمان مستجاب بشود، یک ابر بالای سرما بیاید، چون تا آنجایی که می خواهیم برویم، از گرما سیاه می شویم، خیلی گرم شده بود. جوان گفت: باشد، اینها دعا کردند، یک ابر بالای سرشان آمد، جوان یک قدری جلو می رفت، عابد کمی عقب تر می رفت، یک وقت عابد دید، تا اینها از هم جدا شدند ابر روی سر جوان رفت. عابد، نه اینکه مقدس است مقدس ها خیال



می‌کنند، نتوانست آن را هضم کند. جوان را قسم داد، گفت: ای جوان، تو چه کردی؟ گفت: من وقتی کنار دریاچه آمدم، یک زنی هم آمده بود آب ببرد، رفتم به سوی آن زن، به من گفت ای جوان، دامن مرا کثیف نکن، خدا ابر بالای سرت قرار دهد، تا سایه به تو بدهد. اینکه می‌گویم عبادت خیلی فایده ندارد، من مصداق می‌آورم. نود سال عبادت کرده، پیرمرد هم شده، رزقش هم می‌رسد، اما خدا این جوان را که از یک گناه گذشته، بهتر می‌خواهد. جوانان عزیز، بیایید از گناه بگذرید تا ابر بالای سرتان بیاید.

مگر حالا گذشت؟ حالا می‌خواهی بعد از چندین سال، بعد از صد و بیست سال، کمتری یا زیادتر از دنیا بروی.

روایت داریم اول می آید، آب به تو می دهد؟ می دانید چرا؟ شیطان آب جلوی تو می آورد، می گوید: همچنین کن؛ یعنی من را سجده کن تا آب به تو بدهم، چون دم مرگ آدم، کمی تشنه اش می شود؛ اما این ها برای ولایتی های خیلی خوب نیست، آنها [به خاطر] ولایت، اصلاً تشنگی به آنها اثر نمی کند. این برای دست دوم است، ما می گوییم اگر او نمی شوید، بیا دست دوم بشو، دست دوم که می توانیم بشویم. حالا اول به او آب می دهد، بعد هم جایش را نشانش می دهد، بعد جانش را می گیرد. عزرائیل در اختیار توست، تمام ارض و سماء در اختیار توست، عزیزم، بیا گناه نکن، بیا امر را اطاعت کن، بیا خیال خودت را کنار بگذار، بیا با اکراه کار نکن،

امر پدرت را اطاعت کن، جوانان عزیز، امر پدرتان را اطاعت کنید، امر پدر، امر خداست،

حالا یک چیزی به شما بگویم: باز می دانید در آخرالزمان چه جور شده است؟ ما امام زمانمان را نمی شناسیم، حضرت می فرماید: هر کسی امام زمانش را نشناسد، به زمان جاهلیت می میرد. ما امام زمانمان را نمی شناسیم، ما امام زمان، را خلق حساب می کنیم، یا عاق پدر و مادر هستیم، مگر پیغمبر نمی گوید، «[انا و علی] ابوا هذه الامة» عالم در این مجلس هست، همه شما عالم هستید، همه شما دانشمندی، مگر نمی گوید، تو کجا به امر پیغمبر هستی؟ مگر نمی گوید «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا

تسلیماً» کجا تسلیم هستی؟ (صلوات)

پس اگر ما امام زمان خود را نشناسیم، به زمان جاهلیت می میریم، اگر پیغمبر اکرم را اطاعت نکنیم، یا خانم های عزیز، اگر حضرت زهرا را اطاعت نکنیم، عاق پدر و مادر هستیم. عاق پدر و مادر، اهل آتش است. والله، من آگاهی به شما می دهم، قربانتان بروم، بیایید این حرفها را مطالعه کنید، بیایید خوب بشوید، اگر فردا تمام اشیاء اطاعت کردند، ولی ما اطاعت نکردیم، خدا به جای خودش، پیغمبر هم به جای خودش، آدم جلوی اشیاء خجل زده می شود، چرا تو نباید حاکم به اشیاء بشوی؟ تو باید حاکم به اشیاء بشوی، نه اینکه از اشیاء خجالت بکشی. آیا می دانی من چه می گویم؟ چه

کار داری من چه کسی هستم و کجا هستم؟ حرف را بفهم، حرف را بشناس. مگر این حرف‌ها مال من است؟ والله، مال من نیست. چرا تو جلوی اشیاء خجالت‌زده‌ای؟ همه اطاعت کردند، والله، من یک شبها که بلند می‌شوم، می‌گویم: خدایا، به تو چه بگویم؟ بگویم: خر هستم؛ می‌گویی خر بلعم، اطاعت کرد، بگویم: سگ هستم، می‌گویی سگ اطاعت کرده، [خدایا، تو می‌گویی] کجا اطاعت مرا کرده‌ای؟ آخر، به اینجا که می‌رسم می‌گویم: خدایا تو کار لغو نمی‌کنی، مرا خلق کردی، حالا هوایم را داشته باش. حالا این بهشت و این جهنم است، اما من نمی‌توانم، زورم به این دشمن قسم خورده‌ات نمی‌رسد، به عزت و جلالت، قسم

خورده تمام بنی آدم را گمراه می کنم، مگر صالحین آنها را که پناه به تو ببرند؛ یعنی پناه به وجود امام زمان ببرند، چه خبر است؟ (صلوات)

امروز در این بیت محترم، من یک اشاره به یک روضه می کنم، چون که امر گفته، من امر را اطاعت می کنم. تمام ما باید امرائمه را اطاعت کنیم، آن «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» را اطاعت کنیم، اما خود پیغمبر فرمود: علی را اطاعت کنید، حالا آنها باید خدا را اطاعت کنند، ما باید امامان را؛ یعنی وجود مبارک امام زمان را، اطاعت کنیم. حالا ببینید، آنها چطور اطاعت می کردند، جان خودشان را دادند، تو هم باید جان خودت را فدا کنی تا نسخه آنها در ولایت بشوی، ما

نمی‌گوییم که جان خودت را فدا کن، عزیز من، بیا خیال خودت را فدا کن. هوست را فدا کن، شهوتت را فدا کن، عنادتت را فدا کن، آن شب‌نشینی‌ها را فدا کن، الان چه خبر است؟ چه شب‌نشینی‌هایی هست؟ مگر من خبر ندارم؟ حالا زهرای عزیز، جان خودش را فدا می‌کند. حالا علی (علیه السلام) را از خانه بیرون کشیدند، می‌برند. زهرا، چشمش را باز کرد، با پهلوی شکسته، با بازوی شکسته، با آن سیلی که زده به صورت زهرا، بلند می‌شود، [می‌گوید:] فضه، علی کجاست؟ گفت: علی را در مسجد بردند، حالا می‌خواهد چه کار کند؟ [می‌گوید:] می‌خواهم جانم را فدای علی کنم، جانم را فدای ولایت کنم، می‌آید، می‌بیند طناب گردن علی انداختند،

می کشند، دست می اندازد به طناب، چهل نفر به زمین می خورند، می گوید: خدایا، یک دست به پهلوی و دستی به طناب، دست دگر کجاست حمایت ز حیدر کند؟ جانش را فدای مقصد خدا می کند، مگر مقصد خدا شوخی است؟ مگر زهرا شوخی است؟

رفقای عزیز، ما می گوئیم بیایید شهوتتان را، خیالتان را، فکرتان را فدای علی کنید، فدای امام زمان کنید. حالا علی را می کشند، عزیزان من، فدایتان بشوم، همین که دارم به شما می گویم: یک چیزهایی موقت است، تأیید موقت است، به این خالد بن ولید می گفتند: «سیف الله» حالا خالد بن ولید، شمشیر روی سر علی گرفته است، می گوید: با ابابکر بیعت کن. حضرت زهرا گفت: دست از



علی بردارید وگرنه نفرین می کنم. والله، روایت داریم، شیعه و سنی نوشته اند: ستونها از جا حرکت کرد، ترسیدند و علی را رها کردند، «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، تو را به حق علی بن ابی طالب، این حرفها در قلب ما نفوذ کند.

خدایا، ما یقین پیدا کنیم، یقین به این حرفها پیدا کنیم.

خدایا، این رفقای من، جداً می دانم، می خواهند هدایت هستند، هدایت تر شوند، خدایا، هدایتشان کن.

خدایا، به حق آقا امام حسن عیدی به اینها بده، عیدی القا و افشا باشد؛ یعنی از خودشان حرف نزنند. هر حرفی می خواهند بزنند، خدایا حرف تو باشد و رسول و ائمه.

خدایا، دل اینها را منور کن به ولایت.

خدایا، به اینها استقامت بده از زیر بار ولایت در نروند.

خدایا، به اینها استقامت بده، خدایا، به اینها یقین بده.

خدایا، عاقبت همه شان را به خیر کن.

خدایا، هر محبتی به غیر خودت و اهل بیت و دوستان

اهل بیت در دلشان هست، بیرون کن، جایگزینش

محبت خودت و ائمه طاهرین کن.

خدایا، اگر ما را نیامرزیدی، این ماه مبارک رمضان بیامرز، روایت داریم حضرت می فرماید: شقی ترین مردم این است که ماه مبارک رمضان از او بگذرد؛ ولی آمرزیده نشود، بعد سوال می کنند: آقا، اگر نشدیم چه کنیم، می فرماید: در منا بروید، چرا می گوید: در منا بروید؟ چرا؟ چون وجود مبارک امام زمان در آنجا ظهور دارد؛ یعنی می آید هر جوری شده، هوای حاجی ها را داشته باشد، آنجاست؛ آنوقت دعا در آنجا، به واسطه امام زمان مستجاب می شود.

خدایا، پس ما جوری باشیم که همین جا، دعایمان مستجاب شود ما را بیامرز.

## يا على